

در باره کلمات مبارکه مکنونه

متن سخنرانی ایادی امرالله ابوالقاسم فیضی
ترجمه: ترانه رأفتی (منجذب)*

دوستان عزیز، شب گذشته جزوه‌ای تحت عنوان «حیات بهائی» (*Bahá'í Life*) بین ما توزیع گشت. این جزوه توسط محفل مقدس ملی استرالیا تهیه شده و حاوی توضیحات و تشریحات حضرت ولیّ محبوب امرالله در خصوص مفهوم تزئید معلومات است.^۱

هدف از سفر بنده به این نقطه دنیا و جزائر آن و خطه آفریقا همان طور که به عرض بیت العدل اعظم الهی رسانیده‌ام توضیح در باره امر تزئید معلومات می‌باشد.

این عبد با الهام گرفتن از آثار حضرت ولیّ مقدس امرالله خلاصه‌ای از بعضی مطالب و موضوعات امری را که اساس مطالعات این امر اعجاب‌انگیز را تشکیل می‌دهند از بین مطالب و مواضع بسیار دیگر انتخاب نموده‌ام.

حضرت ولیّ امرالله لزوم و اهمّیت معرفت هر فرد بهائی را به اصول اساسیه امر مبارک تأکید فرموده و ارکان آن را معرفی نموده و به ما می‌فرمایند که بر روی این ارکان علم و معرفت خود را استوار نمائیم. با شناخت رؤوس مطالب کلیّ دیانت بهائی می‌توان معلومات خود را تکمیل نموده و در این مسیر به سهولت بیشتری پیشرفت نمود. حضرت ولیّ مقدس امرالله چنین می‌فرمایند که می‌توان تعالیم مبارکه حضرت بهاءالله را بر سه پایه استوار دانست: اوّل - پایه روحانی امر مبارک که منظور احکام دیانت می‌باشد. دوّم - مبادی روحانی امر، و سوّم مبادی اداری آن. پس باید این سه رکن اساسی امر یعنی احکام، مبادی روحانی و مبادی اداری را در نظر داشت. سه اصلی که با هم قویّاً

و شدیداً مزوج و متحد گشته و اساس ناگسستی و مقاوم دیانت ما را تشکیل می دهند. این عواملی است که امر حضرت بهاء الله را مانند حصنی متین مستحکم می سازد.

این عبد قصد ورود به جزئیات این سه رکن را ندارد بلکه مایل است توجه شما را به یکی از کتب بسیار کوچک جمال قدم معطوف سازد. این کتاب به قدری کوچک است که می توان آن را در جیب حمل نمود و پیوسته آیات آن را تلاوت کرد. این کتاب، کلمات مبارکه مکتوبه حضرت بهاء الله است. قصد ما مطالعه این سفر کریم می باشد و شاید بهتر است گفته شود که در مورد چگونگی مطالعه کلمات مکتوبه گفتگو خواهیم نمود.

همان طور که عرض شد منظور از سفر این عبد کمک به جوانان بهائی در خصوص امر تزئید معلومات است. در صورتی که جوانان عزیز گرد هم آمده و قصد مطالعه کلمات مکتوبه را داشته باشند پیشنهاد خاضعانه ام این است که روش زیر را تجربه نمایند. البته ادعا نمی شود که این تنها راه موجود، یا مطالعه ای دقیق و روشی نهائی برای مطالعه این کتاب است. بلکه مقصود ارائه یک روش است. ممکن است شما طرق دیگری نیز در نظر داشته باشید.

این کتاب مانند تصویر عظیمی است که به وسیله بزرگ ترین هنرمندان دنیا ترسیم شده و دیگران که در مقابل این تصویر نشسته اند هر کدام به طریقی که مایلند از آن نسخه برداری می کنند. کلمات مکتوبه مانند غروب آفتاب در پشت جنگلی انبوه است که بسیاری از مردم به آن نگریسته و هر کدام برداشت و عکس العملی خاص در مقابل این منظره زیبای طبیعت دارند.

ما نخست از معنی عنوان "کلمات مکتوبه" شروع می نمایم. در این مورد باید به عقب برگردیم، به زمان حضرت رسول (ص)، زیرا این مسأله سابقه بسیار عمیقی در دیانت اسلام دارد. می گویند بعد از وفات حضرت محمد، دخترشان حضرت فاطمه از وفات و دوری پدر گرامی خود بسیار مغموم بود. فرشته ها برای وی کتاب کوچکی آورده و به ایشان گفتند که این کتاب را بخوان تا تسلی یابی. چنین شد و حضرت فاطمه آرامش یافتند. اما قبل از وفات حضرت فاطمه این کتاب از ایشان پس گرفته شد و به بهشت رفت و ائمه بشارت دادند که بعد از ظهور قائم این کتاب نیز رجعت خواهد نمود.

زمانی که حضرت بهاء الله در بغداد بسر می بردند این کتاب را بر خلاف بسیاری از الواح و آثار دیگر به تدریج نازل فرمودند. هیکل مبارک قطعه کاغذی در جیب داشته و هر چند گاه فقراتی به روی آن کاغذ مرقوم می فرمودند. امیدوارم شما زمانی برای زیارت به حيفا مشرف شوید و در آن جا نسخه اصلی کلمات مکتوبه را زیارت نمایید. هنوز جای تا خوردن کاغذها و اینکه چگونه در جیب جمال قدم قرار می گرفته را مشاهده خواهید نمود. گاه گاهی این ورقه کاغذ باز شده و آیات مبارکه در قسمت های مختلف آن ورقه ثبت می گشته است. بنا بر این همه این کتاب در یک زمان نازل نشده و هیکل مبارک آن را تدریجاً تکمیل فرمودند. وقتی کلمات مبارکه مکتوبه را مطالعه نموده و آن را با کتب دیگر به خصوص با احکام جمال قدم مقایسه می کنیم درمی یابیم که نه فقط نزول تدریجی و

تکمیلی وحی در همه ادیان صادق است - به این معنا که هر زمان خداوند تعلیمات تکاملی برای بشر نازل می‌فرماید - بلکه در همه ادیان روش پیامبران این بوده است که صبر پیشه کنند. مظاهر مقدّسه برای سازش با خلق تحمّل مصائب عدیده نموده و همه تعلیم را در یک زمان به مردم ارائه نمی‌دهند، این امر به تدریج صورت می‌گیرد. کلمات مکنونه یکی از آثار حرکت تدریجی قلم اعلی و هسته مرکزی دیانت حضرت بهاءالله می‌باشد. در این سفر جلیل همه امر جمال قدم را می‌توان در مرحله جنینی و دوره طفولیت آن مشاهده نمود. برای مثال در کلمات مکنونه می‌فرمایند: «یاد آورید آن عهدی را که در جبل فاران که در بقعه مبارکه زمان واقع شده با من نموده‌اید» و یا می‌فرمایند: «از خمر بی‌مثال محبوب لایزال چشم مپوش و به خمر کدره فانیه چشم مگشا» و یا می‌فرمایند: «لسان مخصوص ذکر من است، به غیبت می‌آیند»، و بسیاری مسائل دیگر. فرض بفرمائید که ما فقط کتاب کلمات مکنونه را داشتیم، در آن صورت نمی‌دانستیم که شرب مشروبات الکلی در دیانت بهائی کاملاً منع شده، غیبت در این امر مبارک مساوی با قتل است و یا میثاقی را که جمال قدم در کلمات مکنونه ذکر آن را فرموده‌اند کدام است. اما امر حضرت بهاءالله در بغداد شروع شد و این اثر به منزله هسته و اساس آن است، این کتاب مرحله جنینی دیانت بهائی است. امر مبارک در ادرنه رشد و نمو یافت بدین معنی که الواح بیشتر و مراجع واضح‌تر از افکار و آراء حضرت بهاءالله ارائه گردید. امر در دوره اقامت جمال اقدس ابهی در عکاء به مرحله باروری رسید و در این دوره جمال قدم تعلیم مبارکه خود را به روشن‌ترین وجه ارائه فرمودند. اهل بهاء دریافتند که احکام کدام است، نظم روحانی کدام، نظم اداری چیست، عهد و میثاق جمال قدم به چه کیفیتی است، مرکز میثاق کیست و چگونه این میثاق در طی زمان ابدی می‌گردد.

این مطالب مفاهیم مندرجه در این کتاب کوچک می‌باشد که هم می‌توان آن را لغت به لغت مطالعه نمود و هم می‌توان این شیوه را برای تعمق در آن اختیار نمود که تا حد امکان دور از این جنگل وسیع ایستاد تا بتوان تمام آن را نظاره کرد و حدود، جاده‌های این جنگل، دریاچه‌ها، کلبه‌ها و نوع درخت‌های آن را در نظر گرفت. راه پیشنهادی این عبد چنین است که دور از این کتاب بایستیم و آن را اجمالاً مطالعه نمائیم و به رؤوس مطالب و مندرجات آن آگاهی بیشتری حاصل کنیم. حال اگر کاغذی با خود به همراه دارید لطفاً به روی آن چهار خط بکشید و پنج ستون از آن بسازید. این روشی است که این عبد برای کلاس‌های جوانان پیشنهاد می‌نماید.

زمانی که با عده‌ای از جوانان عزیز کلاسی در باره کلمات مکنونه تشکیل می‌دهید رؤوس مطالب هر ستون را مطالعه نموده و هر کدام از آنها را سیر تحقیقی برای یک یا دو نفر قرار دهید. کلمات مکنونه بشر را در سفر روحانی‌اش هدایت نموده و به او کمک می‌کند تا خود را از ورطه زندگی حیوانی رهائی بخشد و در مسیر مستقیم به سوی کمال اعتلاء حاصل نموده و به هدف حیات خود واصل شود و نقشه جهانی پروردگار را در خود جلوه‌گر سازد.

ستون اول حاوی این نکات خواهد بود که چرا از همه عالم خلقت، انسان برای چنین سفر روحانی برگزیده شده است؟ در طی مطالعه این کتاب همه پاسخ‌های مربوط به این سؤال را در خواهیم یافت. بنده شما را راهنمایی می‌نمایم، سپس خود شما هر ستون را تکمیل خواهید نمود.

ستون دوم شامل شروطی خواهد بود که حضرت بهاء‌الله پیش از آغاز این سفر آنها را معین فرموده‌اند و ما باید در صورت آمادگی برای آغاز سفر از عهده انجام این شروط برآئیم. البته زمانی که آماده شدیم ایشان دست ما را گرفته و نزدیک به این راه مستقیم هدایت می‌فرمایند، وقتی به نزدیکی این راه رسیدیم درمی‌یابیم که جاده‌ای است در نهایت ترتیب که از آن نقطه تا بی‌نهایت برایمان آماده شده است. منظور از جاده آماده این است که در این مسیر چراغ‌های قرمزی نصب شده که به ما می‌گوید از این نقطه هرگز نگذرید، هرگز داخل نشوید، بایستید و تفکر کنید (ستون سوم) و چراغ‌های سبزی هم تعبیه شده است که به ما می‌گوید ادامه بدهید و ما را تشویق به پیشرفت می‌نماید (ستون چهارم) و سپس مرحله آخر این است که منظور از این اسفار چیست؟ (ستون پنجم).

حال گروهی در کلاس راجع به آیاتی که در آن مقام شامخ انسان بازگو شده و اینکه چرا انسان برای این سفر روحانی انتخاب شده یادداشت خواهند داشت. گروه دوم شروط انجام این سفر را مطالعه خواهند کرد، گروه سوم از اموری که انجام آنها منع شده و به منزله چراغ‌های قرمز در جاده مزبور هستند یادداشت تهیه خواهند نمود و گروه چهارم چراغ‌های سبز و بالاخره گروه پنجم نتایج این سفر را تحقیق خواهند نمود.

این امر بسیار حائز اهمیت است و مطلبی است که ولی محبوب امرالله فرموده‌اند که هر فرد بهائی باید آثار جمال اقدس ابھی را مطالعه نماید. ما مطالعه ستون به ستون را شروع می‌کنیم. بعضی از مثال‌ها بیان می‌شود، بقیه را خود شما عزیزان یا به تنهایی و یا در کلاس‌های امری مطالعه نمائید. ترجیح این عبد چنین است که این مطالعه در کلاس انجام شود، به این دلیل که کلاس ما را به دور یکدیگر گرد آورده و به ما می‌آموزد که در مورد نقشه معینی چگونه با یکدیگر همکاری نمائیم. اطمینان دارم که بعد از اتمام این کلاس، شرکت‌کنندگان پس از مطالعه کلمات مکتوبه به جای خود نمی‌نشینند و به قراء و قصبات و جزائر دنیا پراکنده می‌شوند.

اول اینکه چرا بشر برای این سفر انتخاب شده است؟ ما در کلمات مبارکه مکتوبه عباراتی نظیر این آیه را می‌یابیم: «عرفت حبیبی فیک». زمانی که پروردگار بشر را خلق نمود حب خویش را در او یافت. سپس می‌فرماید: «احببت خلقک فخلقتک...» این کلید موفقیت برای مبلغین ما در سراسر جهان است. اگر مبلغین به دور دنیا رفته و همین روش خداوند را به کار بیندند افواج مردم به شریعت حضرت بهاء‌الله خواهند گروید یعنی این نکته که نور دیانت را در افراد انسانی شناسائی نموده حب پروردگار را در قلب مردم جستجو نمایند. مثالی می‌زنیم. شمعی در این جاست و شما اطمینان دارید که این شمع به ما نور خواهد داد. نور در شمع وجود دارد و فقط به کسی احتیاج دارید که این شمع را

روشن نماید. مبلّغین نیز به نقاط مختلف می‌روند تا قلب مردم را روشن کرده و شمع‌ها را به هستی و وجود آورند تا آن افراد به نور عشق حق بسوزند و بر طبق فرمایش حضرت بهاء‌الله این قدرت در هر فردی به ودیعه گذاشته شده است. فرموده‌اند که من اروپائیان و یا افریقائیان را آفریده و در آنها حبّ خود را به ودیعه گذاشتم. مردم به صورت عمومی مورد خطاب قرار گرفته‌اند یعنی هر کسی که در هیكل بشری جای دارد مورد خطاب عالی «عرفتُ حبّی فیک» و «احببتُ خلقک» قرار گرفته است. سپس می‌فرمایند: «حصنی انت.» در باره این کلام به دقت تفکر نمائید: «مشکوتی انت و مصباحی فیک»، «صنعتک بایادی القوّة و خلقتک بانامل القدرة و اودعتُ فیک جوهر نوری»، «خلقتک غنیاً»، «صنعتک عزیزاً»، «و من جوهر العلم اظهرتک»، «انت ملکی... انت بهائی... انت قمیصی»، «اودعتُ فیک روحاً منی»، «سمعک سمعی» و «بصرک بصری». سپس در کتاب مستطاب ایقان افراد انسانی را مورد خطاب قرار داده می‌فرمایند که «الانسان سرّی و انا سرّه»^۲

دوستان عزیز، تقاضای من این است که جوانان را گرد هم آورده و این حقایق را گوشزد آنان بنمائید، تا آنها این تعالیم را با آنچه در کالج‌ها و دانشگاه‌ها فرا می‌گیرند مقایسه کنند و بگذارید آنها با چشم و فهم خود قضایا را قیاس کنند. به محض اینکه جوانی به نزد پزشک رفته و بگوید من خسته هستم و قدرت تمرکز فکر ندارم پزشک می‌گوید برو و برای خود دوست دختری بیاب. تو مجموعه‌ای از امیال و اغراض نفسانی و خواسته‌های حیوانی هستی، این خواسته‌ها را از وجودت بیرون ریز و رهاکن تا تمرکز فکر و حواس حاصل نمائی. این چیزی است که در دنیای امروز اتفاق می‌افتد. انسان شریف به حیوان تنزل می‌یابد. آنها را به حیوان تبدیل می‌کنند تا آنچه حیوانات انجام می‌دهند آنها نیز انجام دهند. اما جمال قدم می‌فرمایند که تو سرّ من هستی و من سرّ تو. هر یک از ما "ملک" حق و "قمیص" حضرت پروردگار هستیم. پس چگونه می‌توانیم آن را با احساسات و شهوات نفسانی ملوث و آلوده نمائیم. البته حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند که تو خواسته‌ها و امیالی داری و من در تو آنها را به ودیعه گذاشته‌ام، برآوردن هر یک از این امیال زمانی و مجرائی دارد، از آنها سوء استفاده نکن.

سپس مطلبی را در کتاب اقدس بیان فرموده‌اند که این قسمت از آیات کتاب مستطاب اقدس در کتاب منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله ترجمه شده است. در این آیات جمال قدم چنین می‌فرمایند که مردم دنیا به دنبال آزادی هستند. این مطلبی است که صد سال پیش فرمودند: «فاعلموا انّ مطالع الحرّیة و مظاهرها هی الحیوان و للانسان ینبغی ان یکون تحت سنن تحفظه عن جهل نفسه و ضرّ الماکرین»^۳ حیوانات آزادند که هر کاری که بخواهند و در هر کجا که باشند انجام دهند. حال این چیزی است که انسان می‌خواهد. مراجع دیگری در کلمات مبارکه مکنونه در باره مقام والای انسان موجود است که می‌توانید آنها را پیدا نموده و جدول خود را کامل فرمائید.

سپس به ستون دوّم می‌رسیم: شروط سفر کدام است؟ چه باید کرد تا لایق چنین سفر و سیری

گردیم؟ البتّه حضرت بهاء الله دست ما را گرفته و مرحله به مرحله تا انتهای مقصد راهنمایی و هدایت می‌نماید. جمال قدم می‌فرماید: «فی أوّل القول املک قلباً جيّداً حسناً منيراً». قلب را سه شرط باید باشد: "جيّداً"، "حسناً" و "منيراً".

منظور از قلب جيّد و صاف چیست؟ زمانی که شما با مبتدی خود در باره امر صحبت می‌کنید آنها به عنوان اعتراض به شما می‌گویند که شما می‌گوئید که ما باید تحت انضباط و ترتیب خاصی باشیم، ولی من که قلب صافی دارم و می‌دانم چه می‌کنم به نظم و قاعده‌ای احتیاج نخواهم داشت. این مطلبی است که معمولاً آنها اظهار می‌کنند. اما جمال قدم می‌فرماید که ما خود را به محک آزمایش بکشیم. می‌فرماید که قلب صاف به خودی خود عنایتی از جانب پروردگار است و بسیاری مسائل با آن حلّ می‌شود. حضرت عبدالهء نیز بهترین شرح را بیان فرموده‌اند. من این مطلب را همه جا بیان نموده و از بازگو کردن مجدّد این مثال هرگز خسته نمی‌شوم. می‌فرماید فرض کنید که ظرف شیری وجود دارد. این شیر به خودی خود غذای بسیار مفیدی برای اطفال و بالغین است. از این شیر می‌توان فرآورده‌هایی چون بستنی، پنیر، کره و امثالهم تهیه نمود، ولی اگر قطره‌ای سرکه در این ظرف بیاندازید خود شیر خراب و آلوده و فاسد می‌شود و دیگر برای هیچ کس منبع تغذیه نخواهد بود و چون فاسد شده چیز دیگری نیز نمی‌توان از آن به دست آورد. سپس می‌فرماید که قلب صاف مانند شیر است و آن قطره سرکه به منزله غرور و منیت انسان است. اگر شما غرور و منیت را داخل خدمات خود نمائید، گفتار و کردار خود را به آن آلوده نمائید، همه چیز شما فاسد می‌شود. باید حدّ اکثر سعی را برای رهائی از غرور و تکبر به کار بندیم.

اولین آیه قرآن مطلبی را شرح می‌دهد که در کتب مقدّسه همه ادیان الهی نقش عمده و مهمی را ایفا کرده است. می‌فرماید: «ذلک الکتاب لا ریب فیہ هدی للمتّقین»، راهنمایی است برای همه افراد انسانی، نه برای مردم ثروتمند و یا سفیدپوست، برای افراد متمدّن، عالم و یا سیاه‌پوست، بلکه راهنمایی است برای همه کسانی که می‌توانند خود را از نفس اماره خود حفظ نمایند. بدین دلیل در همه ادیان الهی اولین مؤمنین کسانی بوده‌اند که شائبه‌ای از غرور و منیت نداشته‌اند، فقیر و درس نخوانده و عامی بوده‌اند و از اینکه در زندگی هیچ چیز نداشته‌اند شرمند بوده‌اند. خداوند آنان را انتخاب نمود که اولین مؤمنین باشند. تقاضا می‌کنم همیشه این مطلب را به دوستان مسیحی خود بگوئید که حضرت مسیح لیالی و ایامی چند در کنار دریاچه طبریّه قدم زدند... در آن زمان اورشلیم مرکز یهودیان بود، همه تجّار و مردم فاضل در آن جا بسر می‌بردند و هر زمان که حضرت مسیح به اورشلیم نزدیک می‌شدند قلب مبارک ایشان مالا مال از غم و افسردگی می‌گشت زیرا مردم در تمدّن مادی زمان خود غوطه‌ور شده و از آنچه داشتند پر از باده غرور بودند. بنا بر این به طبریّه مراجعت نموده و در کنار دریاچه مکرّر مشی نموده تفکر می‌فرمودند که چگونه می‌توان پیام الهی را به سمع مردم رسانید. تا اینکه در یکی از روزهایی که در حال قدم زدن و تفکر بودند دو برادر را یافتند که در

حال تعمیر تورهای ماهیگیری خود بودند. حضرت مسیح به ایشان نگاهی افکنده و فرمودند به دنبال من بیائید، من شما را صیاد انسان خواهم نمود.^۴ مطلب این است، لطفاً از دوستان مسیحی خود بخواهید که کمی انصاف و عدل در قضاوت خود داشته باشند و این داستان را به عنوان داستان اصلی دیانت خود دانسته و از خود سؤال کنند که آیا پطرس از مسیح پرسید که تو کیستی؟ به چه دلیل باید تو را دنبال کنم؟ با این همه ماهی که امروز صید کرده‌ام چه کنم؟ خانواده‌ام چه خواهد شد؟ آیا چنین سؤالاتی در انجیل ثبت شده است؟ خیر. بلکه چنین آمده است که آنها بلافاصله به دنبال حضرت مسیح به راه افتادند زیرا پطرس اولین شرط را که داشتن قلب صاف است دارا بود. قلب او مانند آئینه‌ای بود که نور خورشید فوراً در آن نفوذ و انعکاس یافت.

پطرس به قدری عامی و بی‌سواد بود که هفت قرص نان برای خود درست کرده و هر روز که در حال ماهیگیری بود یکی از آنها را مصرف می‌نمود و زمانی که هفتمین قرص مصرف می‌شد درمی‌یافت که روز شنبه است و کار را تعطیل می‌کرد. او نمی‌توانست حساب روزهای هفته را نگه دارد، حال چه کسانی حکم شهادت حضرت مسیح را امضاء نمودند؟ دو نفر از عالم‌ترین مردم اورشلیم یعنی قیافا و حنّا. این دو از فیض الهی محروم ماندند زیرا قلب خود را از علم، رتبه، مقام، ثروت و پیروانی که به دنبال آنها در کوچه‌ها به راه می‌افتادند لبریز از غرور نموده بودند به حدی که دیگر جایی برای نفوذ مسیح باقی نمانده بود در حالی که پطرس هیچ یک از این آلودگی‌ها را نداشت.

همین مطلب در مورد حضرت محمد نیز صدق می‌کند. اولین مؤمنین آن حضرت در نظر دیگران از طبقه پائین اجتماع بودند. بعضی قمارباز بودند، بعضی فقط سبدی خرما برای فروش داشتند. اولین مؤمن حضرتش بعد از پسر عمشان، غلامی بود حبشی به نام بلال. بلال غلام یکی از ثروتمندان مکه بود. زمانی که مالک وی دریافت که وی به دیانت اسلام گرویده هر روز صبح او را به زیر آفتاب سوزان عربستان برده و به سنگ بزرگی در صحرا می‌بست و هنگام ظهر با شلاق به نزد وی می‌رفت و بلال را به زیر ضربات شلاق گرفته و می‌پرسید حال بگو به چه اعتقاد داری؟ و او در جواب می‌گفت: «الله اکبر، محمد رسول الله» و این عمل هر روز تکرار می‌شد. بلال نمی‌توانست به غیر از این چند کلمه چیز دیگری به عربی بگوید. او اهل حبشه بود و عربی را به درستی نمی‌دانست. عاقبت مسلمان متمّولی او را خریده و آزاد ساخت و وی به نزد حضرت محمد شتافت.

اول کسی که در اسلام اذان را برای حضرت محمد تلاوت کرد بلال بود. حضرت محمد به وی فرمودند که به پشت بام رفته و اذان بگوید تا همه مسلمین برای نماز جمع شوند. بلال به قدری بی‌سواد بود که از عهده ادای بعضی از کلمات بر نمی‌آمد و حتی بعضی از حروف را نمی‌توانست تلفظ کند زیرا لکنت زبان داشت. مطلبی را که می‌خواهم به روی آن تأکید کنم این است که بعضی از مسلمین نزد حضرت محمد رفته و عرض کردند چرا شخص دیگری را برای اذان به پشت بام

نمی‌فرستید؟ این شخص نمی‌تواند کلمات اذان را به درستی تکلم کند. حضرت رسول در جواب فرمودند شخصی را با خلوص و پاکی قلب بلال بیاید تا جای وی این کار را انجام دهد. این جوهر دیانت ما و هر دیانت دیگری در جهان است. اول شرط داشتن قلب پاک است. حال جمال مبارک دو شرط دیگر را به دلیل ظهور تدریجی کمال در ادیان اضافه فرموده‌اند. اینکه قلب "حَسَن" باشد، پر از محبت باشد، نورانی باشد و چون خورشید همه جا بدرخشد. آفتاب هرگز نمی‌گوید که من این جا نمی‌تابم زیرا این جا منزل کلیمیان است و یا منزل اعراب است. همه جا می‌درخشد. حضرت بهاء‌الله در بسیاری مواقع در الواح خود می‌فرمایند که مانند باران باشید تا باران رحمت و لطف و محبت شما همه جا ببارد. در جای دیگر می‌فرمایند که مانند باد باشید، باد همیشه در همه جهات می‌وزد، نه از وزیدن در مخروطه ناراحت می‌شود و نه از وزیدن در محله آباد خوشحال، فقط می‌وزد و می‌گذرد. می‌فرمایند مثل آفتاب، باد و باران باشید. این معنی محبت عام و بلاقید و شرط جمال قدم و اولین شرط است. سپس می‌فرمایند که در این مراحل سفر باید برای من هدیه بیاورید: «احب الاشياء عندي الانصاف». هر کلمه یا عمل منصفانه بهترین هدایا خواهد بود، آن را نزد من آورید. سپس می‌فرمایند: «لا تحزن الا في بعدك عنا ولا تفرح الا في قربك بنا والزجوع الينا». به من فکر کن زیرا «رضوانك حبي و جنتك وصلي». همیشه فکر کن که من برای تو کافی هستم و به هیچ چیز دیگری در این زندگی محتاج نیستی. «اکف بنفسی عن دونی و لا تطلب معیناً سوائی». بنا بر این اگر می‌خواهی خوشحال باشی نزدیک من باش و مرا به عنوان مونس ابدی خود بدان. سپس بعد از تحقق این شروط، فرد مجاهد وارد طریق مجاهده می‌شود؛ راهی بسیار زیبا و سنگفرش شده که به طرزی دلکش تزیین یافته است. در طی راه چراغ‌های قرمز و سبز و اعلانات و علائم دیگری نیز وجود دارد. اول چراغ‌های قرمز در این جاده است، یعنی اعمالی که نباید انجام دهیم. حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند: «ما قدر لك الراحة». راحتی و خوشی برای شما در این عالم مقدر نشده است. در حالی که از این جاده می‌گذریم چیزهای بسیاری دیده و آنها را طلب می‌کنیم، خدایا فلان چیز را بده و فلان چیز را برای من مهیا کن. مگر چنین نیست؟ جمال قدم می‌فرمایند: «لا تطلب مني ما لا نحبه لنفسك».

جمال قدم می‌فرمایند: «لا تعدد عن حدك». گاهی همان طور که به پیش می‌رویم مطالب بسیاری را در افکار، اعمال و افعال خود به حضرت بهاء‌الله پیشنهاد می‌کنیم، مثلاً می‌گوئیم ای کاش تعداد اعضای محفل به جای نه نفر هفت نفر بود و به این ترتیب می‌توانستیم آسان‌تر تشکیل محفل بدهیم. این افکار تجاوز از حدود است. مطالب دیگری آرزو کرده و به آن می‌اندیشیم. اینها به منزله تمرین‌های روحانی برای ما هستند تا افکار ما به وسیله خواسته‌های حق نظم و ترتیب یابند.

مرد فقیری را می‌بینم و احساس غرور می‌کنیم. می‌فرمایند: «لا تفتخر على المسكين بافتخار نفسك». اگر شما به ممالک نه چندان پیشرفته سفر نمائید فرقی مانند روز و شب را در بین طبقات

مختلفه مردم ملاحظه نموده و قلبتان از کبری که اغنیاء به فقراء می فروشند می گدازد. اغنیاء به فقراء و زیردستان خود به نظر حقارت می نگرند در حالی که هیچ کس جز ذات حق عارف به میزان تقرب افراد به بارگاهش نیست. همان طور که در این طریق پیش می رویم غیبت می کنیم، به حضرت بهاء الله گزارش می دهیم که فلان شخص مشروب می خورد و فلانی در ضیافت نوزده روزه شرکت نمی کند. جمال قدم در جواب مؤکداً می فرماید که «کیف نیست عیوب نفسک و اشتغلت بعیوب عبادی» و «لا تنفس بخطاء احد ما دمت خاطئاً». شخصی به حضرت عبدالبهاء در باره فرد دیگری غیبت کرد. ایشان فرمودند مطالبی که نوشته ای درست است اما عبدالبهاء همیشه در اندیشه اشتباهات و خطایای خود است و مجالی برای جستجوی اشتباهات دیگران ندارد. اگر می خواهید جامعه ای را از بین برده اقدامات آن را بلااثر نمایید در بین مردم غیبت را شایع کنید. منحوس ترین بیماری تمدن ما غیبت است. حضرت عبدالبهاء می فرماید که بد مبین و بد مشنو و بد مگو. همیشه محاسن خلق را در بین یکدیگر ذکر نمایند.

یکی از خانم های امریکائی که قصد تشرّف به ساحت حضرت مولی الوری را داشت در بین راه از بندری در شمال افریقا گذشته و کارگران زیادی را مشاهده کرد که لباس های ژنده پوشیده و به علت گرمای تابستان عرق کرده و بدبو بودند. در قلبش چنین خطور کرد که جمال قدم فرموده اند که همه افراد بشر را باید یکسان دوست داشت، ما چطور می توانیم این گونه افراد را دوست داشته باشیم. سپس ادامه سفر داده و به ارض اقدس مشرف گشت. در روز آخر ملاقات حضرت عبدالبهاء فرمودند:

«چون مراجعت می کنید به هر یک از بندگان خدا که می نگرید آنها را به مثابه مکتوبی از طرف حضرت پروردگار خود بدانید... هر قدر هم آن مکتوب پاره و کثیف و مرکب آلود باشد باید به چشم حقیقت در آن بنگرید و بگوئید این پیامی است از جانب محبوب ما و چون از جانب اوست باید آن را از صمیم قلب و به محبت الهیه دوست بدارم، صرف نظر از نواقص و معایبش کنم و دائماً در فکر آن باشم که آن نوشته دست خدا است، نشانه عشق و محبت ما به خدا است، پروردگار عالمیان به ما چشم خطاپوش عطا کرده تا کل را اطفال آب آسمانی بدانیم و به جمیع محبت ورزیم.»^۵

بنا بر این هر کس در این جهان چه در افریقا، امریکای جنوبی و یا در امریکای شمالی در هیکل بشری خود پیامی برای ما دارد. بدین سبب در کلمات مکونه و نیز در کتاب مستطاب اقدس نهی از غیبت مذکور گشته زیرا به فرموده مبارک غیبت چراغ روشن جان را خاموش می نماید. همان طور که سفر ادامه پیدا می کند نگاه فرد مجاهد به اسباب و وسائلی می افتد که از طلا ساخته شده است، آنها را طلب می کند و نشسته و مشغول جمع آوری آنها می شود. جمال قدم می فرماید به

جمع آوری طلا مشغول نشوید: «انت ترید الذهب و انا ارید تنزیهک عنه» و سپس دلیل آن را بیان می‌فرمایند.

حال به مطالعه بعضی از چراغ‌های سبز می‌پردازیم. این چراغ‌ها عبارت از امور و یا اوامری است که به آن تشویق شده و مجاز به انجام آن هستیم. می‌فرمایند که همواره روی خود را به سوی من بگردان: «وجه بوجهی». سپس می‌فرمایند: «حاسب نفسک فی کلّ یوم...» مقصود نه رسیدگی به حساب مادی است بلکه مقصود رسیدگی به حساب معنوی و روحانی زندگی است. جمال قدم در یکی از الواح خود می‌فرمایند که اگر بدانم کسی از من رنجیده شده به خواب نخواهم رفت. جمال قدم این مطلب را در باره خود بیان فرموده‌اند و در دوره کودکی حضرت شوقی ربّانی نیز این مطلب را مشاهده می‌نمائیم. زمانی که ایشان با دیگر کودکان مشغول بازی بوده و یکی از آنها رنجیده می‌شد والد حضرت شوقی ربّانی می‌فرمودند که ایشان تا زمانی که به منزل آن طفل نرفته و همه چیز را توضیح نمی‌دادند آرام نگرفته و به خواب نمی‌رفتند. فقط بعد از راحتی وجدان بود که می‌توانستند به خواب روند. این است معنی «حاسب نفسک فی کلّ یوم». باید دید که برای امر مبارک در طیّ روز چه قدمی برداشته‌ایم؟ چه اعمالی از ما سر زده که به واسطه آن مردم از امرالله دور شده‌اند؟ کدام عمل ما باعث گشته که مردم به دین الله جذب شده‌اند؟ این مسأله تمرینی برای رشد روحانی و رشد شخصیت ما در راه امرالله است.

نکته‌ای که حال قصد بیان آن را دارم هیچ معادلی در تمامی نصوص حضرت بهاءالله ندارد. اگر از تمام کلمات مبارکه مکونه فقط این جمله را بیان می‌فرمودند برای سرور و تسلیم ما به اراده حقّ کافی بود. می‌فرمایند: «افرح بسرور قلبک». منظور مبارک این است که هیچ چیز خارج از ما وجود ندارد که آرامش پایدار در ما به وجود آورد. بدبختانه مردم دنیا در بیابان حرص و امیال خود گم شده و در این تصوّرند که هرچه بیشتر داشته باشند مسرورتر خواهند بود. این اشتباه است. در این خیالند که اگر مکان‌های خوشگذرانی را از پاریس به برلین و از برلین به مسکو و از آن جا به سنگاپور عوض کنند خوشحال‌تر خواهند بود. بعد از برخوردارگی کامل از همه وسایل و امکانات هنوز چیزی در و نشان می‌گویند که خوشبخت نیستم. حضرت بهاءالله می‌فرمایند چشمه‌ای در قلب ما وجود دارد که اگر آن چشمه گشایش یابد برای همیشه مسرور خواهیم بود، همیشه شاد خواهیم بود، حتی اگر حدّ اقلّ وسایل مادی را در اختیار داشته باشیم.

از حضرت عبدالبهاء کتاب بسیار جالبی در دست است که هنوز ترجمه نشده است اما حضرت ولیّ امرالله از خانم مرضیه گیل درخواست نمودند که این کتاب را ترجمه نمایند. امیدوارم که زمانی این کار انجام یابد. این کتاب توسط شخص حضرت عبدالبهاء نگارش نیافته بلکه شامل داستان‌هایی از حیات بیش از صد و پنجاه نفر از مؤمنین است که جمال قدم را در طیّ سرگونی از ایران تا عکا همراهی نمودند و حضرت عبدالبهاء در طیّ چهار سال جنگ و زمانی که احباب به دور ایشان گرد

می آمدند این بیانات را ایراد فرموده اند. داستان زندگی این افراد طولانی نیست. حضرت شان خلاصه ای از زندگی آنها را بیان فرموده اند. بعضی از شرح حالها فقط نصف صفحه است. خوشبختانه شخصی در حضور بوده و بیانات مبارک را به روی کاغذ آورده و بعداً این نوشته ها به زیور صحه مبارک آراسته گشته است.^۶

در یکی از این داستانها بیان می فرمایند که یکی از مسجونین عکاً قوری بسیار کوچکی از جنس حلبی داشت و فنجانی و قالیچه ای. او گوشه ای را پاک کرده و قالی را آن جا انداخته و آتشی برای سماور درست می کرد و زمانی که آب در سماور حلبی می جوشید بسیار شادمان می شد و می گفت که هیچ موسیقی دلنوازتر از صدای غلغل آب نیست. زمانی که چای درست می شد فنجان را بلند کرده و می گفت این چای چه رنگی دارد، بهترین رنگی است که دیده ام، رنگی که امروز دارد بهتر از دیروز است. چشمه رضایت و شادمانی از قلب آن بزرگوار می جهید. او با حد اقل وسایل مادی مسرور بود و چشمه سرور و خوشی از قلبش فوران می کرد زیرا به این حقیقت پی برده بود که سرچشمه آن در قلب او است.

دوستان عزیز، بیاید همگی کوشش نمائیم که نه فقط این چشمه ها را برای خود بلکه برای دیگران هم پیدا نموده و مجرای آن را برای یکدیگر بگشائیم. منظور مبارک از اینکه غیبت چراغ روشن جان را خاموش می نماید این است که با غیبتی که می کنیم راه را برای خروج نیروی شادمانی و مسرت بسته و از ظهور و کشف آن جلوگیری می نمائیم. برعکس این قضیه نیز صادق است، یعنی زمانی که از حسنات یکدیگر سخن می گوئیم و پیام و بشارات امری را به گوش دیگران می رسانیم چشمه های سرور و خوشحالی در قلب های ما باز شده و دیانت بهائی بدین ترتیب در هر جا جامعه ای رهبر و زنده خواهد بود. سپس دو مورد را ذکر می فرمایند که به نظر عکس یکدیگر و متضاد هم می باشند ولیکن هر دو یک هدف و منظور را می رسانند، می فرمایند: «اعمل حدودی حباً لی» و سپس می فرمایند: «لا ترک اوامری حباً لجمالی و لا تنس وصایای ابتغاء لرضائی». هر دو بیان مبارک ما را به یک مسیر سوق می دهند. اوامر و حدود الهی را برای محبت و عشق به حق انجام دهید و به خاطر این حب از آنچه خود به آن علاقه مندید بگذرید.

مطلب بسیار پراهمیت دیگر این است که هیچ گاه امرالله را حقیر و کم ارزش شمیرید، «عظم امری». در هر فعل و قول و حتی نفسی که می کشیم باید تأمل کرده و از خود پرسیم که آیا این عمل ما برای مصالح امر مفید است و یا مضرّ امرالله بوده و امر الهی را در نظر دیگران حقیر می کند. مطالب دیگری نیز در وقت مطالعات خود خواهید یافت و به این ترتیب صورت خود را کامل خواهید نمود.

ستون پنجم - نتیجه از همه اینها چیست؟ جمال قدم می فرمایند که وقتی مسیر خود را به پایان می رسانید، «تکونوا کنفس واحده بحيث تمشون علی رجل واحده و تأکلون من فم واحد و تسکونون

فی ارض واحدة حتی تظهر من کینوناتکم و اعمالکم و افعالکم آیات التّوحد و جواهر التّجريد» زیرا می فرمایند که «انتم خزائنی لانّ فیکم کنزت لآئی اسراری و جواهر علمی.» من در هیکل بشری لثالی اسرارم را به ودیعه گذاشته‌ام و هر یک حامل جوهر علم من هستید.

آخرین نکته‌ای که قصد داشتم عرض کنم این است که وقتی الواح را مطالعه می‌نمائید بعضی آیات و اوامر ممکن است به نظر متناقض جلوه کند. برای مثال در کتاب مستطاب اقدس آمده که فرد مؤمن حقّ دارد که به روی صندلی طلا نشسته و اجازه فرموده‌اند که از ظروف طلا استفاده کند. ولی در کلمات مبارکه مکتونه می‌فرمایند که «انت ترید الذّهب و انا ارید تنزیهک عنه و انت عرفت غناء نفسک فیه و انا عرفت الغناء فی تقدیسک عنه.» آیا می‌توان این دو مطلب را به هم وفق داد؟

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند که در خیلی اوقات در این گونه موارد چنین به نظر ما می‌آید که حضرت بهاء‌الله فرموده‌اند در آب برو و تر نشو، به آتش برو ولی گرم نشو. سپس به زبانی بسیار ساده در شرح مطلب بیان می‌فرمایند که منظور جمال قدم این است که نباید قلب انسان به این گونه وسائل تعلق بگیرد و زمانی که فکر کنیم که از همه اینها باید برای رضای خداوند گذشت فوراً از همه آنها چشم‌پوشیم. نباید گذاشت که این گونه وسائل مادی بین ما و محبوبمان واقع شود و بین ما و امرالله و خدماتمان قرار گیرد.

داستان جناب وحید را که در تاریخ نیل آمده به یاد دارید. در زمانی که قصد عزیمت برای جهاد به نی‌ریز داشتند در همان حال نیز مشغول ساختن منزل زیبایی در یزد بودند. ایشان همیشه مردم را به جان دادن در راه حضرت باب دعوت و تشویق می‌نمودند. از جناب وحید پرسیدند که تو به مذهبچه می‌روی، پس چرا چنین عمارت مجلّلی را بنا می‌کنی؟ ایشان در جواب فرمودند که می‌دانم که این منزل به وسیله دشمنان امر ضبط می‌شود. به همین دلیل می‌خواهم بهترین منزل مصادره شده را بسازم نه منزلی فقیرانه.^۷ پس چه نیکوست که مردمی که بهترین وسایل زندگی را در اختیار دارند لحظه‌ای تفکر و تعمق نمایند و از همه چیز گذشته راه خدا را دنبال نموده و به هجرت روند و عشق خود را به امر الهی که به آن منسوبند ثابت نمایند. این بود توضیح در مورد بیاناتی که ممکن است متضادّ به نظر جلوه کند.

برای تکمیل این مبحث داستانی از یک درویش ایرانی نقل می‌کنم. همان طور که می‌دانید در ایام قدیم در کشورهای اسلامی افرادی رؤسای فرق اسلامی بودند. درویش نیز از این قاعده مبرا نبودند و به رؤسای آنها "پیر" و "مراد" می‌گفتند. درویش سائلی است که برای تکدی دور افتاده و از قریه‌ای به قریه‌ای دیگر رفته ذکر حقّ می‌کند. درویشی راجع به مرادش بسیار شنیده و فکر می‌کرد که این شخص باید از همه فقیرتر باشد، ساده‌ترین لباس را داشته و در کلبه‌ای زندگی کرده و روی حصیری بخوابد. بدین جهت تصمیم گرفت که به زیارت این شخص برود. این سفر چهار ماه به طول انجامید تا به شهری که مرادش در آن سکنی داشت رسید. به او گفتند که مراد در بیرون شهر زندگی می‌کند.

وقتی به آن جا رسید چادرهایی از ابریشم ناب دید که با میخ‌های طلا به زمین کوبیده شده بود و خدمه بسیاری را دید که با کمربندهای طلائی خدمت می‌کردند و میهمانان را به داخل و خارج چادرها هدایت می‌نمودند. درویش مورد نظر ما جلو رفته سؤال نمود که منزل مراد ما درویشان کجاست؟ با اشاره دست یکی از چادرها را نشان دادند. درویش وقت داخل شدن پشیمان شده با خود گفت که آیا چهار ماه پیاده راه رفتم تا چنین ظاهر ملوکانه‌ای از مراد ببینم؟ او فکر می‌کرد که مرادش باید به روی بوریا نشسته و ذکر "هو" کرده و از عوالم روحانیته دم زند. باری، شب فرا رسید و ناگهان مراد از جایش برخاسته و بازوی درویش را گرفته گفت بیا با هم قدمی بزنیم. آن گاه هر دو به خارج قریه رفته و راه را ادامه داده به محلی که درخت و جوی آب بود رسیدند. مراد به درویش رو کرده گفت بیا دعائی خوانده و با هم به زیارت مرقد سید الشهداء برویم. درویش کشکول خود را به درختی آویزان کرده مشغول شستن دست و روی و پای خود شد و بعد از گرفتن وضو هر دو برای نماز ایستادند. چون نماز تمام شد به راه خود ادامه داده مسافتی را پیموده بودند که درویش گفت کشکولم را به درختی آویزان کرده بدم و فراموش کردم که آن را بردارم. مراد گفت ما هم پیمان شدیم که به زیارت برویم و راه برگشت از این تصمیم نیست. درویش اصرار کرد که خیر، من باید کشکولم را بیاورم. در این موقع مراد او را تنگ در بازوان خود فشرده گفت حال بگو کدام یک از ما درویش تر است؟ تو آن چادرهای ابریشمین و میخ‌های طلائی را با آن حشم و خدم و فرس و دیگر اشیاء ملاحظه کردی، من فوراً از همه آنها گذشتم زیرا آن میخ‌های طلائی را به زمین زده‌ام نه به قلبم اما تو از یک کشکول نگذشتی. چه کسی درویش حقیقی است؟

این حقیقت مطلب است که در موقع خود باید از همه چیز گذشته و با دعا، تضرع، رجاء و اراده کامل به پیش رویم.

حال می‌خواهم خاطره‌ای را برای شما عزیزان نقل کنم. زمانی که در عربستان بودم در محل زندگی شرکت نفتی دائر بود. قیرهایی که از نفت بیرون می‌آمد در جائی مانند دریاچه بزرگی جمع شده بود. در وقت زمستان قیرها کمی سفت می‌شد و بچه‌های کوچک می‌توانستند به روی آن راه بروند. ولی در تابستان گرمای خورشید آن را به مایع تبدیل می‌کرد. فصل زمستان بود و دو جوان ۱۸ و ۲۰ ساله در کنار این دریاچه قدم می‌زدند. قریه این جوانان در طرف دیگر دریاچه قرار داشت و باید این دریاچه را دور زده به قریه می‌رسیدند. یکی از آنها پیشنهاد کرد که مستقیماً از روی دریاچه بروند تا زودتر به منزل برسند. دیگری گفت که این کار خطرناکی است. باری، نفر اول بدون اینکه به حرف دوست خود گوش دهد حرکت کرده و چند قدمی جلو رفت. در این بین یکی از پاهای او کمی در قیر فرو رفت، جوان دومی سعی کرد که او را از این مایع غلیظ و چسبناک بیرون آورد ولی پای دیگرش هم چسبید و به تدریج پائین تر می‌رفت. جوان دومی به قریه رفته و دیگران را خبر کرد. مردم هم به اولیاء شرکت اطلاع دادند و دوازده ساعت طول کشید تا وسائل فراهم شد. در این فاصله

او در قیر چسبناک غرق شده بود. وقتی مأمورین زنجیر انداخته و جوان را بالا آوردند هر جزئی از اجزای بدنش از یکدیگر جدا شده بود. از آن زمان تا به حال من این مثال را برای همه کسانی که تعلق به دنیا داشته‌اند ذکر کرده‌ام. وقتی شروع به تعلق به دنیا کردیم چنان محسوس نیست، اما به تدریج آن تعلق قوی‌تر شده و ما ضعیف می‌شویم. زمانی خواهد رسید که در آلودگی دنیا غرق شده و دیگر مفزّی برای ما نخواهد ماند، و زمانی که بخواهند ما را از فشار این ورطه نجات دهند موجودیت ما از هم گسسته خواهد شد.

ای عزیزان، همیشه جوانان را تشویق کرده و به کودکان خود بیاموزید که از همان کودکی و طفولیت در امور تفکر نموده و دعا و مناجات نمایند و در باره اهداف زندگی خود عزم راسخ داشته باشند. به این وسیله است که همواره راه مستقیم را به سوی حقّ طیّ خواهند نمود.

یادداشت‌ها

* ایادی امرالله جناب ابوالقاسم فیضی در سال ۱۹۶۹ میلادی طیّ دیدار خود از استرالیا در جلسات مختلفه احبّاء بیانانی به زبان انگلیسی ایراد فرمودند که متن بعضی از این سخنرانی‌ها توسط محفل ملیّ بهائیان استرالیا در جزوه‌ای تحت عنوان:

Bahá'í Lessons - The Recorded Talks of Hand of the Cause of God Mr. A. Q. Faizi, Given during his visit to Australia, November, 1969

درج شده است. این جزوه که شامل پنجاه صفحه می‌باشد حاوی مقدمه و متن پنج سخنرانی است. ترجمه فارسی اوّلین نطق مندرج در جزوه مزبور که در باره کلمات مبارکه مکثونه ایراد شده در این جا به نظر خوانندگان گرامی می‌رسد. یادداشت‌هایی که به انتهای این ترجمه افزوده شده از مترجم است.

۱- به ظنّ قوی منظور جناب فیضی جزوه موسوم به *Bahá'í Life: A Handbook on Deepening* است که به وسیله آقای John A. Davidson تهیه گشته و محفل روحانی ملیّ بهائیان استرالیا آن را در سال ۱۹۶۹ منتشر نمودند. این جزوه در سال‌های ۱۹۷۱ و ۱۹۷۶ تجدید طبع شده و طبع ۱۹۷۶ آن شامل صد صفحه می‌باشد.

۲- حضرت بهاءالله، کتاب مستطاب ایقان (قاهره: فرج‌الله زکّی الکردی، ۱۹۳۳ م)، ص ۷۶.

۳- منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله (لانگنهین: لجنه نشر آثار امری، ۱۴۱ ب)، ص ۲۱۶.

۴- برای مطالعه آیات انجیل در این خصوص لطفاً به فصل چهارم انجیل متّی رجوع فرمائید.

۵- نقل از کتاب داستان دوستان به قلم جناب ابوالقاسم فیضی (طهران: مؤسسه ملیّ مطبوعات امری، ۱۲۳ ب)،

ص ۸.

۶- توضیحات جناب فیضی مربوط به کتاب تذکرة الوفاء فی ترجمه حیاة قدماء الاحبّاء است که اصل فارسی آن در سال ۱۳۴۳ هـ ق در مطبعة عباسیه در حیفا به طبع رسیده و ترجمه انگلیسی آن به سال ۱۹۷۱ میلادی به وسیله مؤسسه مطبوعات بهائی در امریکا طبع گردیده است. در این کتاب شرح احوال حدود هفتاد نفر از قدمای احبّاء مذکور شده است.

۷- داستانی که جناب فیضی از جناب وحید دارابی نقل نموده‌اند در فصل بیست و دوّم کتاب مطالع الانوار (طهران: مؤسسه ملیّ مطبوعات امری، ۱۳۴ ب)، ص ۴۶۵ مندرج است.